وارلیق
VARLIQ
Dil, Ədəbiyyat, Mədəniyyət və Cəmiyyət Araşdırmaları Dərgisi
Dil, Edebiyat ve Toplum Araştırmaları Dergisi
Journal of Language, Literature, Culture and Social Studies
İkinci Dönem. Sayı: 2025: 42(4), ss. 67-73
Telif Haqqı©Varlıq Dergisi

هیئت و فرصت‌های محدود

دکتر رضا براهنی



شناختن و شناساندن دکتر جواد هیئت در ابتدا بسیار ساده می‌نماید. علاقمند به شناسایی می‌تواند به یک یا چند سایت خصوصی و عمومی سرک بکشد. این سایت‌ها می‌توانند مربوط به پزشکی باشند یا مربوط به ادبیات؛ می‌توانند مربوط به مشاهیر ایران باشند و یا مشاهیر آذربایجان. حضور دائمی او در این مراکز کلیاتِ از غربال گذشته‌ای را در برابر ما می‌گذارد: متولد ۱۳۰۴ تبریز، تحصیل کرده تبریز و ترکیه و فرانسه، جراح معروف قلب، دوست و همکار نزدیک دکتر کریستین بارنارد معروف، عضو آکادمی جراحان پاریس، کسی که نخستین عمل جدید قلب را در ایران درست پنجاه سال پیش از این، در سی سالگی انجام داد، نخستین عمل قلب باز را در سال ۴۱، نخستین عمل تعویض کلیه را در تهران در همان دهه بر روی انسان، و نخستین تعویض قلب را روی سگ ها. . ..

روشن است که دانش اگر با شجاعت توأم نباشد کار علم، کار فرهنگ، کار انسان پیش نمی‌رود. هیئت نابغه فرصت‌های محدود است. با امکانات محدود علم و فرهنگ، با ده‌ها بلای خانمانسوزی که اهل علم و فرهنگ با آن گلاویزند، یا می‌توان دست به کار شد و حتی المقدور حاصلی به دست آورد و به دست داد، و یا گله کرد و گله کردن را سرپوش جبن و ترس درونی کرد. اما نابغه فرصت‌های محدود، استعداد ذاتی و قدرت‌های اکتسابی خود را در اختیار وجدان

کاری می‌گذارد که در ابتدای کار معلوم نیست حاصلش چه خواهد بود. تنها پس از گذشت سال‌ها می‌توان فهمید کسی که سوادِ شهر را از دور تشخیص می‌داده، نشانه را عوضی نگرفته، وارد شهر شده، درِ خانه ما را یکایک به صدا درآورده است.

تعبیر نیمایوشیج را به یاد آورید از دیواری که می‌گفت: "تا صبحدمان در این شب گرم / افروخته‌ام چراغ، زیراک / می‌خواهم برکشم بجاتر/ دیواری در سرای کوران / بر ساخته‌ام نهاده کوری / انگشت، که عیب‌هاست با آن . . ." نابغه فرصت‌های محدود دیوار در سرای کوران می‌کشد، حتی اگر اینان ندانسته و نفهمیده انگشت اتهام به سوی کسی گیرند که خشت بر خشت می‌نهد، در شب ظلمانی، تا فردا که آفتاب درآید، سایبانی بر سر مردم تعبیه کرده باشد. صد مقاله پزشکی در مطبوعات ایران و جهان، سردبیر ماهنامه "دانش پزشکی"، جراح چند بیمارستان، مدیر چند بیمارستان، رئیس بخش جراحی این یا آن دانشگاه، نویسنده هفت کتاب اساسی در شناسایی تبار و زبان و ادب ترکان ایران و جهان، استاد افتخاری دانشگاه‌های پزشکی جمهوری آذربایجان، کسی که صد پزشک ایرانی را در جنگ آذربایجان و ارمنستان برای مداوای مجروحان جنگی آذربایجان به آن کشور برد، برنده جایزه مدال طلای طب از دانشگاه استانبول به خاطر پنجاه سال خدمت به علم پزشکی، سردبیر و مدیر مجله "وارلیق" به مدت بیست و سه سال، که سرپناهی شد برای نویسندگان ترکی‌نویس و فارسی‌نویس آذربایجان ایران، از زنده یادان پروفسور زهتابی و دکتر حمید نطقی تا زندگان بی‌شماری که در رأس آن زبانشناس و ادبشناس غولی مثل پروفسور فرزانه نشسته است، که دقیقا مثل دکتر هیئت نابغه فرصت‌های محدود است. هیئت هر چه از پزشکی درآورد، و هر چه از خاندان پدری به ارث برده بود، به خدمت این فرصت‌های محدود گماشت.

چرا نام هیئت این همه احترام برمی‌انگیزد، شاید یک علت این باشد که بلندپروازی او در خدمت انسان بومی است، به آن صورتی که در تعداد بسیار محدود خادمان اقالیم بومی دیده‌ایم، با تفاوت‌هایی، دو سطح و موضوع، از نوع فرانتس فانون و امه سزر. انگشت را به دقت روی بیماری گذاشتن، از کلیات گذشتن، بیماری خاص یک حوزه و حومه را تعیین کردن و با آن برخورد کردن. نابغه فرصت‌های محدود دنبال آن نیست که تاج بر سرش بگذارند، از این دانشگاه به آن دانشگاه ببرندش، و به قول معروف لی لی به لالایش بگذارند. ویژگی اصلی نابغه فرصت‌های محدود، سر و کله زدن با جزییات، با جزء به جزء مشکلاتی است که در زادبوم گریبانگیر همه است. پهلوانان اصلی مبارزه با استعمار از کلیات شروع نکرده‌اند، به جزییاتی پرداخته‌اند که به یک جا جمع شوند، کلی عینی مادی و معنوی را تشکیل می‌دهند، که هرگز از دور، دستی بر آتش آن نمی‌توان داشت. آیا مردم باید معالجه بشوند یا نه؟ آیا مردم احتیاج به

یادگیری زبان‌های یک کشور، زبان‌های مادری خود، دارند، یا نه؟ از دور که نگاه می‌کنیم، همه با کلیات موافقت می‌کنیم، و می‌دانیم به‌ویژه ما که در کانادا زندگی می‌کنیم، که شما نمی‌توانید به کسی که در "کبک" زندگی می‌کند بگویید: تو فقط باید انگلیسی یاد بگیری! یک زبان، ولو زبان ناپدری، برای همه! کبکی پدر آدم را درمی‌آورد. جنگ داخلی می‌شود. این را "مایکل ایگناتیف" که "انقلاب حقوق" را نوشته، خوب می‌داند. این‌ها را ما هم می‌دانیم. ولی به محض این‌که این موقعیت را در کشور خود به رای العین می‌بینیم، به جای آن‌که به واقعیت موجود بومی توجه کنیم، رسما از خرافه‌ای به نام "یک زبان، یک ملت!" سر درمی‌آوریم، و مردم را مثل دکتر جلال متینی، که با زبان‌های ملیت‌های مختلف سرعناد دارد به سوی تجزیه‌طلبی می‌رانیم، یعنی درست عکس کاری را می‌کنیم که هیئت می‌کند، به دلیل اینکه هیئت انگشت بر جراحت بومی می‌گذارد، و ما کباده نژادپرستی را به این سو و آن سو می‌کشیم، جعل تاریخ می‌کنیم، و به جای آن‌که مردمان خود را به مرافقت، همکاری و همیاری بخوانیم، مدام شمشیر "دموکلیس" قوم آریایی را بر سر عرب و ترک و ترکمن نگاه می‌داریم، و به صاحبان زبان‌ها و فرهنگ‌های متنوع ایران می‌گوییم: یا قبول کن، یا بمیر!

هیئت، نابغه فرصت‌های محدود، تاکید را بر تساوی و دموکراسی، بر عینیت تاریخ، و درک دموکراتیک تاریخ معاصر می‌گذارد. ما مردمی در خدمت انبوهه عقاید پوسیده کهن نمی‌خواهیم. ما گذشته را در خدمت امروز و مردم امروز، مردم معاصر، و فرهنگ و دموکراسی درخشان جهان معاصر می‌خواهیم. ما معاصرت با جهان معاصر را می‌خواهیم. کسی که به ما می‌گوید زبان مادری بیش از ۶۷ درصد مردم ایران را فراموش کنیم، سخنگوی قرون وسطی است. معاصر جهان معاصر نیست، حتی اگر از مواهب رسانه‌های عمومی هم در هر نقطه دنیا برخوردار بوده باشد. کار کردن نوابغ فرصت‌های محدود، با کاغذ و قلم، و یک مطب سه اتاقه است که دو اتاق آن مال بیماران و اتاق دیگر آن در اختیار یک زبان و فرهنگ سرکوب شده است. ما به این نوع کار دل می‌بندیم، چرا که در آن راهِ تعلیمات عمومی برای همه محرومان، همه کودکان محروم کشور را می‌بینیم. کاری ساده، اما مشکل، سهل و ممتنع بدون این ژست گرفتن‌های کریه از تلویزیون‌های به اصطلاح جهانی و گیس سپید کردن‌ها بر سر خدمت کردن، امروز به این سرکار و روز دیگر به آن سرکار، و شرم نکردن از پاپوش دوختن برای کسانی که در گذشته و امروز نابغه‌های فرصت‌های محدود بوده‌اند. کار، و کار، و کار، چیزی که دل‌مشغولی کسانی است که سرسپرده حق مادر و زبان مادری بر فرزندند و نمی‌خواهند زبان مادر یک فرزند محترم دیگر به عنوان زبان مادر اصلی بر آن یکی فرزند تحمیل شود، انتخاب بعدی باید از آن خود آن فرزند باشد که در شرایط بومی و کشوری زبان بعدی و زبان‌های بعدی او چیست.

و ما به صلاح همه مردم می‌دانیم که چند زبان منطقه را خوب یاد بگیرند. و فارسی و ترکی و عربی، سه زبان بزرگ منطقه‌اند. و ما برای معلمان و متعلمان هر سه زبان بزرگ منطقه و زبان‌های دیگر احترام می‌گذاریم، و تحمیل زبان فارسی به عنوان زبان مادری و رسمی را در حد و حدود کار هیتلر و موسولینی، و سردمداران منطقه‌ای آنان، خواه در حوزه سیاسی و حکومتی، و خواه در حوزه فرهنگی و زبانی می‌دانیم. و تاکید اصلی ما بر کار از خودگذشتگان و از جانگذشتگانی است که از نزدیک در خدمت ساختن و نوسازی ذهن آدم‌ها هستند، و ما یک قلم، فاتحه دوستان سابقی را می‌خوانیم که امروز بر فجایع عراق و فجایع زندان غرایب و گوانتانامو صحه می‌گذارند، و بندگی چو گدایان به شرط مزد می‌کنند، و انگار خود نمی‌دانند: نه هر که سر بتراشد قلندری داند / نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند / نه هر که آینه سازد سکندری داند.

آن آدمی بچه‌ای که امروز شیوه پری داند کسی است که می‌خواهد مردم ایران، بچه‌های مردم ایران، به زبان مادری خود تکلم کنند، تحصیل کنند، دانشگاه ببینند، و کسی که این را نمی‌خواهد، ایرانی قطعه قطعه می‌خواهد. پرچم روس را ستارخان پایین کشیده، و پیشه‌وری را هم استالین و باقراوف نبش قبر کرده‌اند، و همه این‌ها از آنجا سرچشمه می‌گیرد که اینان سرسپرده حکومت مردم بر مردم بوده‌اند. آری ستارخان اصلا نباید تهران می‌رفت تا به آن صورت فجیع کشته شود. و پیشه‌وری هم نباید به شوروی می‌رفت، تا به آن صورت فجیع‌تر کشته شود. برای ستارخان، تیراندازانش بیگانه بودند که کشتندش، برای پیشه‌وری هم خصم‌هایش از همان رقم و جنم بودند. زمان آن چیزها سپری شده. ما نوابغ فرصت‌های محدود می‌خواهیم، اتاقی شش در چهار، در یک مطب کوچولوی عاری از تجمل، و پیرمرد جوان هشتاد ساله‌ای که از یک سو دست بر جراحات تن مردم می‌گذارد، و از سوی دیگر دست بر نبض زبان مادری بچه‌های مردم دارد، و نقش دیگری از روشنفکر خودی و منطقه‌ای، روشنفکر بومی، روشنفکر نگرنده بر جزء به جزء عاطفه‌های بومی، رقم می‌زند. حالا چند حدیث خصوصی از او بگویم:

ــ مردی که در سال ۴۸ یا ۴۹ یا ۵۰ به من تلفن کرده، صدای گرفته‌ای دارد. از من می‌خواهد که هر چه زودتر به بیمارستان جاوید بروم. برای چی؟ برای اینکه غلام آنجاست و می‌خواهد ببیندت. مگر چی شده؟ چیزی نشده، تو حالا بیا. و می‌روم.

وقتی که وارد اتاق می‌شوم، ساعدی روی تخت دراز کشیده با سر و صورت ورم کرده و زخمی، و با لب و دهن تنزیب شده، و بسته. چی شده؟ آدم قلچماقی که لباس سربازی پوشیده، گوشه‌ای ایستاده، و صحنه را از زیر نظر می‌گذراند. سرباز دیگری، قد بلندتر از اولی، گوشه دیگر

ایستاده، و حالت کسی را دارد که اگر کاری هم نکرده باشد، مظنون است، به اینکه اگر کاری کرده، تقصیر او نبوده. قضیه به سادگی توسط خود دکتر هیئت توضیح داده می‌شود. یا شاید توسط دکتر اکبر، برادر ساعدی، که او هم مثل غلامحسین و دکتر هیئت، پزشک است. رئیس بیمارستان دکتر هیئت است که سر و صورت و لب و دهان غلامحسین را پانسمان کرده و بسته. غلامحسین ساکت است، چون امکان حرف زدن ندارد، و گاهی چشم‌هایش را می‌چرخاند در جهت آن آدم قلچماق، و بعد برمی‌گرداند طرف ما، و به زبان بی زبانی می‌خواهد چیزی را بفهماند. دکتر هیئت توضیح می‌دهد که شب قبل دکتر کلید می‌اندازد که در خانه‌اش را باز کند و برود تو. این دو نفر جلوش سبز می‌شوند، و یکی از آن‌ها می‌گوید: "دهنتو سرویس می‌کنیم،" و بی آنکه منتظر عکس العمل ساعدی بشود، عملا دهن را سرویس می‌کند، و بیشتر با دهن سروکار داشته، و هی با مشت میزده توی دهن ساعدی. تا این‌که به سر و صدای توی کوچه، اکبر و اهالی خانه، و خانه‌های اطراف می‌ریزند بیرون و آن‌که دهن را سرویس کرده، مدعی می‌شود که ساعدی مست بوده و بد و بیراه گفته، و یک نفر دیگر، که در رفته، ساعدی را کتک زده و در رفته، و این دو اگر در آنجا هستند، آمده‌اند تا حال دکتر را بپرسند، و ما هم می‌پرسیم اگر یکی زده و در رفته، شما چرا او را نگرفتید؟" و فقط قلچماقه حرف می‌زند، که: "تاریک بود، به علاوه، آقا زخمی بود، باید یه کاریش می‌کردیم." اهل خانه ساعدی را به بیمارستان رسانده‌اند. بعدها بود که ساعدی سبیل را کمی کلفت‌تر کرد که جای بخیه دیده نشود. و بعد یک نفر به اصطلاح دژبان می‌آید و آن دو نفر را می‌برد. و غلام، که حرفی نمی‌زند، با همان چشم‌های درشت، مبهوت، هوای خالی را تماشا می‌کند، و هیئت می‌گوید: "بی‌شرفها!" و ساعدی به اکبر اشاره می‌کند که ببردش، و هیئت می‌گوید: "نه! هنوز نه!" و بعد رضایت می‌دهد که ساعدی را مرخص کند. و این نه آغاز ماجراست و نه پایان آن، چرا که چند سال بعد، عضدی، شکم و پاهای ساعدی را با چاقو قاچ قاچ می‌کند.

ــ در اوایل انقلاب، به زعم خود انجمن آذربایجان را احیا کرده‌ایم. چند ماهی قضیه ادامه پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد چند نفر آذربایجانی می‌خواهند از طریق انجمن به زبان و فرهنگ آذربایجان سامان بدهند. انجمن آذربایجان تیری است به سوی تاریکی. دکتر هیئت، دکتر کاتبی ، دکتر نطقی، استاد فرزانه، گنجعلی صباحی، و من، که در میان جمع از همه کوچک‌تر و جوانترم. جلسات مختلف برگزار می‌شود. چند نفر را به عنوان هیئت دبیران انتخاب می‌کنند، همراه سه چهار نفر دیگر، که من یکی خوب نمی‌شناسمشان. و بعد ناگهان، بی آنکه با هم مشورت کرده باشیم، می‌بینیم کارها یا پیش نمی‌رود، یا اینکه عده‌ای می‌خواهند در جهت خاصی پیش برود. و می‌بینیم یک یک داریم استعفا می‌دهیم. نفوذی‌ها می‌خواهند انجمن را به

سود حزب خود مصادره کنند. الگوی کارشان را می‌شناسیم. تک تک شستمان خبردار می‌شود. نفر اول دکتر نطقی است که کنار می‌کشد، بعد استاد فرزانه، بعد من، بعد هیئت. بگذار شریک دزد و رفیق قافله تنها بماند. این کار را با کانون نویسندگان هم می‌خواهند بکنند. در آنجا این دوستان آذربایجانی نیستند. اتفاقا تق قضیه خیلی زود درمی‌آید. و کانون همه را اخراج می‌کند. چرا که کانون نیز سروکار دارد با آدم‌هایی که از طریق درک فرصت‌های محدود به امور خود و جامعه و فرهنگ سر و سامان می‌دهند. کار فرهنگی نه کار زیرزمینی است ، و نه کار حزب و احزاب فراگیر، و کار مردم، کاری است روزمره. نه اینکه نخواهی که احزاب باشند. تمرین با دموکراسی و فرهنگ یک ملت، تمرینی است روز به روز با درون و بیرون تک تک افراد آن ملت و آن جامعه. و از بالا، و از خارج هم نمی‌توان دستور کار صادر کرد. و همین الان هم در جریان ملیت‌های ستم‌زده به روشنی می‌بینیم که چقدر همه رشته‌هایی که دکتر محمود افشار و دو پهلوی، و اعقاب آن‌ها از نوع عنایت الله رضا، دکتر ورجاوند، و دکتر جلال متینی بافته‌اند و می‌بافند، پنبه شده است. صعود یک میلیون آذربایجانی به "کلیبر" و قلعه بابک، برای آن‌که صدای آذربایجانی به گوش جهانیان برسد، آن صدای درونی و خودی، و آن صلا در دادن شجاعانه نیازهای زبانی، فرهنگی و معنوی و مادی یک ملیت ستم‌زده، همه آن رشته‌های خوش خیالانه و نژادپرستانه را پنبه کرده است. لازم نیست کسی برای درک مسئله‌ای به این سادگی نبوغ داشته باشد. عقل سلیم می‌گوید که زبان مردم را نمی‌توان برید. زبان مادری یک حق است، و از هر حقی بالاتر است، و هر خیانتی به آن، بدترین خیانت است. و اتفاقا در چنین شرایطی است که یک عده، مثل دکتر هیئت، که به راحتی می‌توانستند در صدر بنشینند و قدر ببینند، پیه هر نوع ملامتی را به تن می‌مالند، تا اندیشه حقانیت زبان مادری را نه تنها به کرسی بنشانند، بل که آن را به صورت اورگانیک، به عنوان بخش اصلی نیازهای مردمان ایران، و برای نجات قریب به هفتاد درصد جمعیت کشور از بی زبانی، بی فرهنگی و بی هویتی، وارد مجموعه گفتمان‌های اصلی یک کشور بکنند، و آن را درون حدود و ثغور کنونی کشور حل کنند، قبل از آن‌که حس‌های گریز از مرکز از سویی، و دسائس قدرت‌های خارجی و غیرمنطقه‌ای از سوی دیگر، آن را به سود خود و به ضرر مردمان ایران، و در جهت حفظ منافع خود به اصطلاح "حل" کنند. نابغه فرصت‌های محدود، نابغه مسائل انتزاعی نیست. نابغه عمل مفید هفته به هفته، ماه به ماه، و سال به سال است. به دلیل این‌که مردم به تدریج به همه چیز پی می‌برند، و هیچ چیز مثل توضیح صبورانه و از روی حوصله ــ حوصله‌ای سمج و درگیر ــ نمی‌تواند کاری از پیش ببرد. و این مرا می‌رساند به حرف آخر این وجیزه، که دیگر از صورت وجیزه درآمده است.

ــ دکتر هیئت در طول این بیست و دو سه سال گذشته، علاوه بر چاپ کتاب‌های ارزشمند خود در زبانشناسی، فرهنگ و زبان آذربایجان، و تاریخ ترکان ایران و جهان، مجله وارلیق را بیرون داده است. این مجله در طول این سال‌ها بر روی لبه تیغ حرکت کرده است. مسئله زبان و فرهنگ آذربایجان، یعنی زبان و فرهنگ بیش از ۳۷ درصد جمعیت ایران، مسئله‌ای است حساس. نژادپرستان هر روز بر فشار خود می‌افزایند تا دولت مجله "وارلیق" را تعطیل کند. از سوی دیگر ذات ملاحظه‌کار و پر درایت دکتر هیئت مانع وارد کردن هرگونه شائبه به این مجله شده است. انتخاب مطالب، انتخاب آدم‌ها، نحوه ارائه مجله، دکتر هیئت را در طول این دوران پرتلاطم سر پا نگه داشته است. دکتر هیئت نه چپی است، نه دست راستی، نه میانه رو، او به یک اصل اساسی معتقد است، و آن این‌که زبان و فرهنگ آذربایجان ایران، بخشی از زبان و فرهنگ کشور کثیرالمله‌ای مثل ایران است، و تنها از طریق اشراف بر آن، و توسع بخشیدن به آن، و قرار دادن آن در دستور اولویت‌های اساسی فرهنگ و تمدن کشور، می‌توان بین اقوام و ملیت‌های ایران تفاهمی توأم با تساوی حقوقی، فرهنگی، و مدنی برقرار کرد. فرصت مردمان ایران برای رسیدن به این ساعت و لحظه تفاهم، کوتاه است. به نظر صاحب این قلم، هیئت، این نابغه فرصت‌های محدود، به دنبال این تفاهم توأم با تساوی است. گام برداشتن به سوی این تفاهم وظیفه‌ای انسانی است. قدم هیئت را گرامی بداریم.